

جبهه ملي در بوته نقد

گفتگو با: رامین ناصح (مسئول سازمانهای جبهه ملي در خوزستان)
به کوشش: سینا جهانگیری

(قسمت دوم)

سرکوب نکرد، چرا که تودهایها اختیار کار را از دست او بدر برده بودند، چیست؟ و همینطور درباره قول کسانی که آزادی دادن بیش از حد به حزب توده را از اشتباهات دکتر مصدق میدانند و حتی بعضاً با همین استدلال او را عاری از وابستگی نمی‌شمارند و نیز این مسئله را عامل اصلی پدید آمدن کودتای ۲۸ مرداد معرفی میکنند. همینطور خواهشمندم درباره ائتلاف حزب ایران که بعداً ستون فقرات جبهه ملي شد، با تودهایها و همکاری آنان با فرقه دموکرات آذربایجان و نیز شایعه وابستگی دکتر فاطمی؟ بعنوان تنورسین خط دهنده به مصدق - به حزب توده توضیح دهید.

- مسائل متعدّد و پراکنده‌ای را یکباره مطرح فرمودید که جا داشت در قالب چند سؤال عنوان شوند. بطور خلاصه میتوان گفت مصدق چه از لحاظ ایدئولوژیک و چه در بعد استراتژیک با حزب توده هیچ نسبتی نداشت و تودهایها او را بورژوا میخواندند و البته در بین خودشان هم اختلاف داشتند که مصدق طرفدار بورژوازی ملي و مستقل است یا بورژوازی کمپرادور یا وابسته؟! که البته بورژوا بودن بهتان بزرگی به مصدق است که وارد آن بحث نمیشوم. اوج اختلاف مصدق با تودهایها هم در ملي کردن نفت در سراسر کشور (در برابر خواست حزب توده که فقط ملي کردن نفت جنوب را که تحت بهره برداری انگلیس بود میخواستند) و ملي کردن شیلات شمال نمایان میشود و مصدق در برابر سیاست پیشنهادی «موازنه مثبت» که یعنی همانقدر که به غرب امتیاز داده‌ایم، به شوروی هم امتیاز بدهیم که هر دو را راضی نگهداریم و ثباتی حاصل شود، با هوشمندی و جسارت تمام، سیاست «موازنه منفی» را مطرح و اجرا کرد، مبنی بر اینکه همانقدر که دست غرب را از منابع ملي کوتاه میکنیم، از آن سو دست ابرقدرت شرق را هم کوتاه کنیم تا موازنه انجام شود! این برای شوروی و ایادی داخلش بسیار سنگین تمام شد. تودهایها از همان ابتدا با مصدق به مخالفت برخاستند، ولی بعداً با قدرت گرفتن او، طریقه منافقی در پیش گرفتند و در عین تظاهر به دوستی، ضربه‌های خود را میزدند.

منتهی از ویژگیهای برجسته و قابل ستایش دکتر مصدق، دموکرات منش بودن او بود و بدلیل همین دموکرات منشی نمیتوانست آزادی احزاب مخالف خود را سلب کند. و بخشنامه معروفی هم صادر کرده بود که جراید و احزاب مخالف هر چه میخوانند بر علیه شخص او بنویسند و بگویند، آزادند و کسی حق تعرض به آنها ندارد. گرچه همیشه هم مراقب بود که آنها اعمال خرابکارانه و آشوبگرانه در مملکت نکنند. تودهایها به هزار و یک جهت، همیشه بدخواه مصدق و نهضت ملي ایران بودند. ولی مصدق بنا بر روش دموکراتیکی که داشت، اقدامی برای از بین بردن آنها از طریق خشونت و سرکوب انجام نداد. البته تودهایها حضور فعالی داشتند، و بسیار هم مخالف مصدق بودند، ولی خطری نداشتند. یعنی اگر میخواستند دست به عملیات تحریک آمیز و آشوبگری بزنند، مصدق نمیتوانست با نهایت آسانی آنها را سرکوب کند. در واقع خطری از جانب حزب توده متوجه ایران نبود و محال بود که تودهایها بتوانند وضع را دگرگون کنند یا مثلاً در انتخابات یا از طریق انقلاب یا کودتا قدرت بدست بیاورند. حتی شاخه نظامی حزب توده هم بعدی که بزرگش کرده‌اند، چیز چشمگیری نبود و در حدی بود که به زودی دستگاه شاه هم توانست آنها را بین ببرد.

البته تودهایها خیلی افراط و ماجراجویی کردند، ولی آنچه در شکل گیری کودتای ۲۸ مرداد بیشتر اهمیت داشت تبلیغات انگلیسی بود که از گاه کوه میساخت و بال و پر تودهایها را وسیع و عظیم و مؤثر و خطرناک جلوه میداد. استعمار پیر بریتانیا توانست با این پولیتیک رندانه، از یکسو آمریکا را هم فریب داده و او را به شرکت در کودتا راضی کند، و از سوی دیگر در داخل، طیفهایی از طرفداران مصدق خصوصاً مذهبیبون را از او جدا نماید. از جمله شنیده شده است فرزندان و منشیهای یکی از روحانیماهای وابسته به انگلیس، نامه‌های تهدید آمیزی با خط قرمز رنگ و با امضای حزب توده برای روحانیون و مراجع تقلید میفرستادند که ما شما را با عمّامهتان به دار خواهیم آویخت! یا بر در و دیوارها بنام حزب توده شعار مینوشتنند که بساط اسلام را بر خواهیم چید و از این حرفها. این اقدامات حساب شده و هدفمند موجب شد که بخش مهمی از جامعه سنتی آنروز، نگران و وحشتزده شده و به مصدق و خط مشی او بدبین شوند و لذا در کودتا بر خلاف قیام ۳۰ تیر از او حمایت چشمگیری بعمل نیاورند. از طرفی انگلیسها مقامات امریکایی را به هر شکل نسبت به خطر واهی و مبالغه آمیز و ساختگی تودهایها متقاعد کردند که در نهایت منجر به توافق برای برانداختن مصدق شد. در ارتباط با سؤال شما این نکته قابل توجه است که شوروی هم در این میان سکوت رضایت آمیزی از خود نشان داد و حزب توده هم که همیشه در درگیریها و زد و کوبهای خیابانی با احزاب مخالف مثل پان ایرانیستها و... فعال بود، کوچکترین تحرکی در مقابله با کودتا از خود بروز نداد. فی الواقع روسهای چپ‌اولگر هم از یکدندگی مصدق و جبهه ملي در حفظ منافع ملي و عدم غرض عین از ذرهای از حقوق ملت ایران، سخت به تنگ آمده بودند.

و اما ائتلاف احزاب ایران و توده مبحث جداگانهای است که برمیگردد به سالهای ۲۴ و ۲۵ که البته رهبران در قید حیات حزب ایران که خود در آن زمان حضور داشتند، دفاعیات مشروح و مستدلی در این باره دارند که میتوانیید به خود آنها مراجعه فرمایید. ولی اگر بخواهم در کوتاه سخن به این مسئله بپردازم، باید بگویم در آن تاریخ هنوز وابستگی و سرسپردگی مستقیم جمعی از کمیته مرکزی حزب توده به شوروی هنوز علنی و افشا نشده بود بلکه این مسئله در سال ۲۶ افشا گردید و ائتلاف توده و ایران هم بیش از اندک زمانی نپایید. چون ماهیتا با هم تفاوت اساسی داشتند. ولی علیرغم واضح و روشن بودن این امر، عده‌ای غرض ورز همین ائتلاف زودگذر و بیثمر و

بیضری را پیراهن عثمان کرده‌اند و از خیانت حزب *ایران* دم میزنند. حال آنکه اصولاً فلسفه وجودی و انگیزه تأسیس حزب *ایران* در سال ۲۳ این بود که در آن زمان معادلات سیاسی کشور به دست جناحهای وابسته به کانونهای مختلف استعماری رقم میخورد و هر یک از جناحها از منافع یکی از این کانونها دفاع میکردند، و جناحی که از منافع ملت ایران دفاع کند وجود نداشت، بهمین دلیل جمعی از روشنفکران و تحصیلکرگان که دغدغه و تفکر ملی داشتند، حزب *ایران* را برای پرکردن این خلاء تشکیل میدهند و به نوعی یک «نیروی سوم» را پدید میآورند که الحق تا امروز که ۶۰ سال از تأسیس آن میگذرد، پاکي و عدم الودگی خود را حفظ کرده است و بعنوان ستون فقرات جبهه ملی و یکی از مترقیترین و خوشنامترین و بعنوان یک حزب الیت از مؤثرترین احزاب تاریخ معاصر ایران بوده است و گواه من در این زمینه تاریخ مبارزات آنهاست و هزینههای بس سنگینی که پرداخت کرده‌اند و... من گمان میکنم اگر دکتر مصدق میخواست وابستگی حزبی بپذیرد، بپذیرد عضو حزب *ایران* میشد کماینکه دو فرزند مصدق نیز از اعضای فعال حزب *ایران* بودند و همچنین بسیاری از همکاران دکتر مصدق و نیز تمام مدیران و دبیرکل‌های جبهه ملی از آغاز تا امروز، به استثنای دکتر فاطمی.

روابط و مرادوات حزب *ایران* با فرقه دموکرات پیشه‌وری هم بر این اساس بوده است که شما که دم از آزادی و امنیت و رفاه برای مردم آذربایجان میزنید که بسیار اهداف خوب و مترقی و مقدسی است، چرا این مواهب را برای همه ملت ایران نمیخواهید تا بعنوان یک حزب ملی بین تمام مردم ایران وجهه و حامی پیدا کنید و با سایر احزاب ملی همکاری داشته باشید؟ که این شیوه امروز هم بجای برخوردی با تنش‌زا و مخرب که نتیجه معکوس میدهد، بهترین و معقولترین روش برخورد با گروههای تجزیه طلبی است که فقر و فلاکت و تحقیر و ظلم و ستم دستگاه حاکم آنها را ناچاراً به آن سمت سوق داده است. ولی فرقه پیشه‌وری چون وابسته بودند و از جای دیگر خط میگررفتند، زیر بار این حرفها نمیرفتند و منطق دیگری داشتند. بنابراین این روابط و مرادوات هم بجایی نرسید، ولی اگر انصاف بدهیم، شکی در حسن نیت حزب ایرانیه در این اقدام نمیتوان داشت و کوچکترین ضرری هم از این مذاکرات و مرادوات به ملت ایران وارد نشد. تنها ضررش برای خود حزب *ایران* بود که بهانه و مستمسکی بدست دشمنان آن برای کوبیدن حزب *ایران* داد. خوبست غرض ورزیها و هوچیگریهای بیمورد را کنار بگذاریم و کمی منصفانهترین بیاندیشیم. من بشخصه هیچگونه وابستگی به حزب *ایران* ندارم که بخواهم دفاع متعصبانه از آن بکنم و رهبران آنها خودشان مسئول و پاسخگویی اعمال درست و نادرست خودشان هستند، و اگر هم بگویند شاید بعنوان یک حزب مؤتلف ممکنست در دفاع از آنان تعصب بخرج دهم، باید بگویم بسیاری از احزاب مؤتلف در جبهه ملی با هم اختلافات اساسی داشته‌اند و گاهی شدیداً همدیگر را میکوبیدند. ضمناً من حاضر نیستم با دفاع بیمورد و توجیه‌گونه از یک اشتباهات حزب در ۵۵ سال پیش و قبل از تشکیل جبهه ملی، وجهه و دانش تاریخی و اعتبار حرف خودم را زیر سؤال ببرم. ولی واقعیهایی تاریخی را نمیشود تحریف و وارونه جلوه داد. و خوبست کمی انصاف هم در قضاوتهایمان بخرج بدهیم و برای کوبیدن مخالف، آسمان و ریسمان بهم نبافیم و هر سفسطه و مغلطهای را دستاویز قرار ندهیم.

در باره وابستگی شهید دکتر فاطمی به حزب توده همانطور که واژه مناسب «شایعه» را بکار بردید، تا جایی که من شنیده‌ام و شاید هم صحیح نباشد، دکتر فاطمی که عدالت طلبی از ویژگیهای بارز او بود، در عنوان جوانی و ناپختگی و در اوائل تشکیل حزب توده که هنوز وابستگی آن مشخص نبود، مدت دو سال با کمتر هوادار حزب توده بود و نه عضو آن. ولی مواضع بعدی دکتر فاطمی خصوصاً پس از همراه شدنش با مصدق و سرمقاله‌های آتشین او در روزنامه *باختر* امروز که خوشبختانه امروز بصورت کتابی هم جمع و چاپ شده است، بخوبی نمایانگر اینست که آن مرحوم نسبت به حزب توده چه نظر و موضعی داشت!!

- آیا گمان نمیکنید که بعد خارجی ستیزی مصدق و جبهه ملی قدری رنگ افراط‌گرایانه و رادیکال بخود گرفته و گرچه شعاری است زیبا و عوام پسند، ولی در عمل قابل پیاده کردن نمیباشد و توانایی ابرقدرتهای جهانی خصوصاً امریکایی امروز بیش از آنست که ما بتوانیم ببنیاز از حمایت آنها و ضمن رویارویی با آنها به سعادت و رفاه و توسعه برسیم؟

توجه بفرمایید که واژه «استعمار» که اینهمه ما با نفرت از آن صحبت میکنیم در لغت معنای کاملاً مثبتی دارد و به معنی «سازندگی» و «آباد کردن» است! ولی آیا هدف استعمارگران فی الواقع آباد کردن کشورهای مستعمره بوده یا صرفاً منافع خود را در نظر دارند و استعمار بهانه‌ای است برای چپاول و غارت منابع و ذخایر ملتها؟! تاریخ به روشنی تمام، پاسخ این سؤال را میدهد. چگونه میتوانید جلوگیری جبهه ملی را از غارت منابع ملی ایران توسط بیگانگان، برچسب افراط‌گرایی بر آن بزنید؟ اصلاً ملی‌گرایی را هم رها کنیم! آیا فطرت سالم انسانی میپسندد که مردم کشورهای فقیر و عقب مانده مورد استثمار ابرقدرتها قرار گیرند و آنها هر روز ثروتمندتر شوند و اینها هر روز فقیرتر و عقب ماندهتر نتیجتاً وابستهتر؟ حاکمیت ملی حق مسلم ملتهاست. نه فقط بر اساس تفکر ملی، بلکه بر اساس تفکر انسانی.

چرا شعار استعمارستیزی در عمل قابل پیاده کردن نمیباشد؟ تاریخ به ما میآموزد که هیچ نیروی خودکامه داخلی یا امپریالیست خارجی را یارای مقابله با قدرت عظیم «ملت» بشرط آنکه به خودآگاهی و خودباوری و یکپارچگی برسد، نیست. مگر میتوان پیروزی دهها جنبش استعمارستیزی و استقلال طلب را در تاریخ معاصر جهان فراموش کرد؟ اینکه شایع میشود کشورهای جهان سوم توانایی ندارند که بدون وابستگی به غرب به حیات خود ادامه دهند، خود از تبلیغات و توطئههای فرهنگی غریبه‌هاست که بدین وسیله خودباوری را در ملتها تضعیف و آنها را در دفاع از حقوق خود و در مشارکت ملی برای نیل به کشوری آباد و آزاد سست کنند.

ضمناً مرحوم مصدق به هیچ وجه «خارجی ستیز» نبود و سیاست خارجه او با سیاست خارجه جمهوری اسلامی که بر بنیاد منافع ملی نیست، از زمین تا آسمان تفاوت داشت. او در عین استقلال طلبی و اینکه با هیجان تمام از مظلوم و خیانتها و سرسپردگیهای کارگردانان داخلی و توطئههای پلید سیاستهای خارجی سخن میراند و فقر و استیصال و اسارت مردم ایران را تشریح میکرد و فریاد میزد و میگريست، در عین حال علیرغم آنکه برخی تشریحات امریکایی ادعا کرده‌اند «کز نوفوب» و دشمن خارجی نبود و اعتقاد راسخ داشت که ما باید با خارجیها ارتباط و همکاری داشته باشیم. در عین اینکه عامل اصلی و اساسی درماندگی و بیچارگی و فساد ایران را مربوط به

استعمارگران خصوصاً انگلیس میدانست. ولی بدون اینکه دشمن انگلستان باشد. او مکرراً در مجلس از رژیم مشروطیت انگلستان و از دموکراسی آن کشور تجلیل میکرد، ولی از سیاست استعماری آن دولت، از سوابقی که با ایران داشته و تجاوزات و تحمیلاتش بر ملت ایران، بسیار ناراحت و شاکه بود و رسالت ملی و انسانی خود میدانست که به آن وضع پایان بدهد.

او همچنین میخواست با دولت شوروی و افعال روابط همجواری مسالمت آمیز و دوستانه داشته باشد و کاملاً معتقد بود که در ایران نباید اقدام تحریک آمیزی علیه شوروی صورت بگیرد و نباید ایران هیچ اقدامی بکند که به نفع ابرقدرت دیگری بر علیه شوروی تمام شود. این روش ثابت سیاسی مصدق بود ولی به این موضع بسیار معقول و مشروع و صمیمانه او شورویها متأسفانه آنطور که باید جواب ندادند. و با وجود ثبات و پایداری مصدق بر این شیوه، آنها هیچ کمک و همراهی سیاسی و اقتصادی در کار مصدق نکردند.

مصدق همچنین علاقهمند بود که با آمریکا روابط دوستانه داشته باشد. مخصوصاً در دوره حکومت دموکراتها او فوق العاده این امیدواری را داشت و از ترومن و آچسون مک گی بعنوان دوست یاد میکرد. ولی متأسفانه آمریکاییها هم بعد از سرکار آمدن آیزنهاور و چرچیل، به دام سیاست خشک و خشن انگلوساکسونی افتادند و بالاخره کار بجایی رسید که آمریکا از نظر انگلیس تبعیت و وارد عملیات جنایت آمیز ۲۸ مرداد و سرنگونی مصدق شد.

بنابر این مصدق نه یک خارجی ستیز، بلکه یک استعمار ستیز - به معنای منفی استعمار - بود. یعنی میخواست در عین روابط مسالمت آمیز با همه کشورهای، منافع و حقوق و استقلال و اقتدار ایران محفوظ بماند. همانطور که در مجلس به جمال امامی میگوید: «اینکه فرمودید وقتی که آمریکاییها با ما همکاری بکنند باید از مرام ملی و استقلال خودمان صرف نظر کنیم. بنده هیچوقت زیر بار این مطلب نمیروم. من آدمی هستم که با این حال کسالت و با تمام ناتوانی خودم تا نفس دارم برای آزادی و استقلال این مملکت مبارزه میکنم.»

خلاصه باور مصدق بر این بود که تا روزی که حکومت واحد جهانی مستقر نشده است، هر کشور و ملتی برای خود مستقل عمل میکند و به هیچ وجه نباید زیر سلطه بیگانه رفت یا بر سر حقوق حقه ملت با آنها معامله کرد. و دیگر آنکه اصل «همزیستی مسالمت آمیز ملتها» از اصول ناسیونالیسم مصدق است و رویارویی و ستیزگی با هیچ کشور و ملتی در مرام او نیست، بلکه ناسیونالیسم او یک ناسیونالیسم «تدافعی» است و نه «تهاجمی».

- یکی از مسائلی که عمدتاً درباره جبهه ملی مطرح میشود، مربوط به صحت انتساب این جبهه به مرحوم دکتر مصدق است. گاه شنیده میشود مصدق پس از مدتی از جبهه ملی دل برید و جبهه از هم پاشیده شد. ولی جمعی از اعضای آن و دیگران، بعداً از نام جبهه ملی و دکتر مصدق که به یک وزنه سنگین اجتماعی بدل شده بود، استفاده کردند و فعالیت‌های خود را به این نام ادامه دادند. پاسخ شما به کسانی که در این امر یعنی انتساب جبهه ملی به مصدق تشکیک میکنند، چیست؟

در اینکه مرحوم دکتر مصدق جزء ۲۰ نفر مؤسسين جبهه ملی و نخستین رهبر آن بود، هیچ مورّخی تردید و تشکیک نکرده است. ولی ایشان پس از تصدی سمت نخست وزیري بخاطر مشغله‌های سنگین دولتی از یکسو و از سوی دیگر اینکه میخواست به یک شخصیت فرجناحي تبدیل شود و اهداف بلند خود و جبهه را با پشتوانه عموم مردم به پیش ببرد، ظاهراً از عضویت جبهه ملی کنار کشید و مدیریت جبهه عملاً بر عهده زنده یاد دکتر فاطمی افتاد. چون جبهه ملی یک تشکیلات بود و بعنوان موتور محرکه و سازمان مرکزی و تشکیلاتی نهضت ملی قلمداد میشد و مصدق به رهبر و پیشوای نهضت ملی به عنوان یک جریان گسترده و نه یک تشکیلات با حیطه معین و مشخص، تبدیل شده بود. ولی مصدق از زمان تصدی نخست وزیري تا کودتا، پیوسته با جبهه ملی در ارتباط تنگاتنگ بود و چهره‌های شاخص جبهه هم چون دکتر سنجابی، مهندس حسینی، مهندس زیرک زاده، نریمان و... و خصوصاً فاطمی بعنوان بازوی قدرتمند و مورد اعتماد مصدق که به قول شما به مصدق خط میداد، جملگی در قالب وزیران کابینه یا مشاوران در کنار پیشوا حضور داشتند و عموماً آنچه در شورای جبهه تصویب میشد، مورد توجه مصدق قرار میگرفت. بعد از کودتای نهضت مقاومت ملی با خط مشی مخفیانه تشکیل میشود تا سال ۳۹ که با فراخوان شادروان اللّهیار صالح جبهه ملی بوم شکل میگردد، لیست اعضای انتخاب شده بعنوان شورای جبهه به احمدآباد تبعیدگاه مصدق ارسال و توسط ایشان تأیید میگردد که از آن لیست، افرادی چون آقایان ادیب برومند، حسین شاه حسینی و دکتر سعید فاطمی و اصغر پارسا هنوز در قید حیات هستند و از خاطرم نرود که جبهه ملی بوم در اولین جلسه خود مصدق را بعنوان پیشوای خود انتخاب کرده بودند و مصدق از تبعیدگاهش مرتباً از طریق نامه و پیغام‌رسانی به آنها رهنمود میداد.

در سال ۵۶ هم که مصدق فوت کرده بود، جبهه ملی با شرکت بازماندگان همان شورای مورد تأیید مصدق، مجدداً تجدید حیات میکند و پس از سرکوب ناجوانمردانه سال ۶۰، در سال ۷۲ که دوباره مجالی برای تجدید فعالیت مییابد، ۱۲ یا ۱۳ تن از بازماندگان همان شورا - که عده‌ای از آنها وفات یافته و گروهی در خارج بودند - گرد هم می‌آیند و با اجازهای که از کنگره سال ۴۱ جبهه داشتند، که هر وقت لازم باشد، شورای مرکزی میتواند افرادی را با رأی به خود اضافه کند، با رأی آن عده افراد دیگری هم اضافه میشوند و تا امروز تعداد اعضای شورا به ۳۷ نفر میرسد و سقف آن طبق اساسنامه ۵۰ نفر است. این از لحاظ صحت انتساب جبهه ملی کنونی به دکتر محمد مصدق.

- آیا گمان نمیکنید که جبهه ملی در حمایت و دفاع از خاتمی و مدعیان اصلاحات که هدفی جز تحکیم پایه‌های رژیم ندارند، قدری افراط نموده و آیا اگر مرحوم مصدق امروز زنده بود، این خط مشی را تأیید میکرد؟

- حرف و حدیث‌های زیادی در این زمینه از روی غرض ورزی یا اغلب، ناآگاهی دربارهٔ جبههٔ ملی زده میشود. ولی طبیعتاً اظهار نظرهای همهٔ اعضای جبههٔ ملی را نباید به پای جبهه گذاشت، بلکه مواضع و خط مشی جبهه که به نوعی برآیند نظرات اعضای آنست، در شورای مرکزی و هیئت رهبری آن تدوین و مشخص میشود و توسط سخنگوی جبهه یا در طی اعلامیه‌های رسمی و در نشریهٔ ارگان جبهه یعنی پیام جبههٔ ملی ایران به اطلاع مردم میرسد. گرچه جبههٔ ملی به مبارزات معقول و حرکات موزون و حساب شدهٔ ریشهای و بنیادین و به دور از ماجراجوییها و جنجال آفرینیهای بیثمر و حتی مخرب معتقد است، ولی همواره انتقادات خود را به مسئولین رژیم و از جمله شخص محمد خاتمی، تا حدود زیادی صریح و بیپروا بیان داشته و تلاش آن در جهت رهنمود دادن و انتقادات سازنده بوده و مروری گذرا بر نشریات جبهه بخوبی بیانگر این امر است. گرچه ما انتظار قاطعیت بیش از پیش از آن داریم.

از جمله من در مقاله‌های که در ارگان رسمی جبهه، نشریهٔ پیام جبههٔ ملی ایران منتشر شد نه تنها خاتمی را شایستهٔ لقب «رهبر اصلاحات» ندانستیم، بلکه با قطع و یقین او را «سمبل انحراف اصلاحات» نامیدیم! که تفصیلات آنرا میتوانی در مقالهٔ مزبور ملاحظه فرمایید. و قسمتی از آنرا عیناً برای شما میخوانم: «...ولی کاربدستان حاکمیت، پیامد سرکوب جنبش تحول طلب اجتماعی را که همانا سوق دادن آن به سوی براندازی قهرآمیز؟ تبدیل شدن آن به سازمانهای مخفی؟ مسلح چریکی با عملکردهای کور زیرزمینی بود- در رژیم سابق به عینه شاهد بودند؟ هزینه‌های را که شاه مخلوع بدلیل در پیش گرفتن این سیاست پرداخت کرد، بخوبی لمس کرده بودند. بنابراین از میان دو استراتژی "سرکوب"؟ "مهار" (بعنوان تنها گزینه‌های موجود) دوامی را برگزیدند که نتیجه آن به صحنه آمدن "خاتمی" نامی بود که تلاش کرد با طرح شعارهای زیبا؟ رنگارنگی که بحق تبلور؟ نمود مطالبات خفته ملت ایران بود، رهبری؟ قافله سالاری نهضت اصلاح گرایانه؟ تحول طلبانه ملت ایران را بدست گیرد؟ این؟ نبش اصیل؟ مردمی را به سمت؟ سویی هدایت (با منحرف) کند که بجای تضعیف پایه‌های قدرت حاکمان، منجر به تقویت آن گردد...» به گمانم جبههٔ ملی با چاپ این مقاله و نظایر آن، نظر مشخص و روشنی نسبت به ماهیت خاتمی و اصلاحات اعلام کرده باشد. و اگر بقول شما مرحوم مصدق هم امروز زنده بود، با تطبیق شرایط امروز و عملکرد مصدق در زمان خودش، میتوان نظر داد که قطعاً ایشان هم موضعی جز این اتخاذ نمیکرد.

- جبههٔ ملی با اعتصابات و حرکتها و خیزشهای مردمی تا چه حد همسویی دارد؟ شنیده شده است و در مقالات شما هم بچشم خورده است که جبههٔ ملی نه تنها در این حرکتها نقشی ندارد، بلکه از آن جلوگیری هم میکند! اینست که دستگاههای تبلیغاتی اپوزیسیون برانداز برون از مرز، از آن انتقاد میکنند و بعضاً جبههٔ ملی را همکار و همدست رژیم جمهوری اسلامی میشمارند.

- جای تأسف است که جبههٔ ملی ایران که در داخل بجهت انتقادات صریح و بیپروایش مورد بیمه‌ری و مشقات فراوان و بدترین یورشها قرار میگردد و مطرود دستگاه حاکمه است، در خارج هم بدلیل مواضع و راهکارهای معقول و علمی و حساب شده‌ای که برای برون رفت از وضع موجود ارائه میدهد و تندروی و خشونت را نسخه مناسبی برای درمان کالبد بیمار ملت نمیداند، متأسفانه بعضی از دوستان اپوزیسیون در حق آن کم لطفی میکنند و بقول حضرت حافظ:

نه در مسجد دهندم ره که مستی

نه در میخانه کاین خمّار خام است!

اینکه جبههٔ ملی با جنبشهای مردمی تا چه همسویی دارد، پاسخ آنرا میتوانی در سرمقاله آخرین شمارهٔ پیام جبههٔ ملی بخوانی با این تیتر که: «سازمانهای سیاسی ملی باید با حضور گسترده و فعال در صحنهٔ مبارزات سیاسی، بخشی از بار سنگین جنبش دانشجویی را در مبارزه برای آزادی اندیشه، سخن و قلم و استقرار حاکمیت ملی و مردمسالاری به دوش گیرند.» این موضع صریح و شفاف جبههٔ ملی است. ولی آنچه ما با آن مخالفیم، حرکتها کور، زیر زمینی، مخرب، انقلابی، مسلحانه، آشوبگرانه، خشونت بار، لمپن مآبانه و سطحی است که جز زیان سودی برای ملت ندارد، بلکه تنها راه برون رفت ملت ایران از بحرانهای موجود را یک حرکت ریشهای و بنیادین و بدور از ماجراجوییها و جنجال آفرینیهای بیثمر بلکه مضر میدانیم. ما دلایل علمی زیادی را طی دهها مقاله در فریاد آزادی پیرامون ناکارآمدی انقلاب در استقرار حکومتها دموکراتیک و مردمسالار برشمرده‌ایم که فکر میکنم بدلیل اهمیت مسئله تکرار آنها بطور فهرست وار، بیهوده نباشد:

1. ما کلیه مشکلات جامعهٔ ایران را در ضعفها و نارساییهای فرهنگی میدانیم. هنگامیکه عفریت استبداد و روحیهٔ خودکامگی بر زندگانی یکایک ما ایرانیان سایه افکنده است، و هنگامی که فرهنگ دموکراسی نهادینه نشده، هرگز نمیتوان از یک حرکت تند و انقلابی انتظار برقراری حکومتی دموکرات داشت. چرا که در انقلاب، تحولات سیاسی و تحولات فرهنگی هماهنگ با هم پیش نمیروند. یک تغییر و تحول تند سیاسی انجام میشود، ولی فرهنگ استبدادی بجای خود باقی است و بار دیگر عفریت استبداد در شکل و کسوتی دیگر باز تولید میشود. یک روز در کسوت شاه و یک روز در کسوت شیخ و خلاصه: «هر لحظه به شکلی بت عیار درآید!» چون ساختار سیاسی کشور از فرهنگ و بیثباتی مردم آن نشأت میگیرد. باز تأکید میکنم مقصودم از ضعف فرهنگ، بیشتر بیثباتی و فرهنگ رفتاری امروز جامعه است، نه فرهنگ اصیل ملی-تاریخی. بقول جناب مهندس سبحانی: «حرکتها یک شبه و یک نسله معمولاً سریع به نتیجه میرسد و سریع هم از مسیر خود منحرف میشود. نمونه‌اش همین انقلاب خودمان که سریع بروز شد و سریع هم از اهداف اصلیش به انحراف رفت.» بنابراین انقلاب یک حرکت سطحی است و قاصر از ایجاد دگرگونیهای اساسی و مثبت در ساختارهای جامعه.

2. انقلاب بعنوان یک تحول و دگرگونی سریع و قهرآمیز، بدلیل پیچیدگیهای قانونمندیهای آن، میتواند عواقب و پیامدهای ناخواسته و بعضاً شومی را در پی داشته باشد و هرگز قابل کنترل نیست و نمیتوان تضمین کرد که ره به سرمنزل مقصود برد.

3. تجربیات تلخ تاریخی هم نشان می‌دهد که انقلابات سیاسی بندرت ره به سرمنزل مقصود برده‌اند. پس از انقلاب فرانسه حکومت دیکتاتوری ناپلئون، پس از انقلاب روسیه دیکتاتوری استالین، پس از انقلاب اسپانیا دیکتاتوری فرانکو و پس از انقلاب چین دیکتاتوری ماو تسه تونگ پیش آمد و نتایج انقلاب ۵۷ ایران هم که چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است! همینطور کودتاهای پیاپی در عراق جز استقرار رژیمهای استبدادی عبدالکریم قاسم، احمد حسن البکر و بالاخره صدام حسین، سودی دیگری برای ملت عراق نداشته و همینطور انقلابات کوبا منجر به استقرار رژیمهای استبدادی باتیستا و سپس فیدل کاسترو شده‌اند. انگلستان از آن اوضاع نکبت بار گرفتاری در استبداد و ارتجاع، طی اصلاحات تدریجی در قرون متمادی امروز به جایی رسیده که ادعا میکند مهد دموکراسی است. فرانسه خواست همین راه را با انقلاب برود، نتیجه‌اش این شد که صد سال از انگلیس عقب افتاد! بهرحال گذشته چراغ راه آینده است و بقول حضرت حافظ: «من جرب المجرّب حلت به الندامة!»

4. ثمره و محصول انقلاب از سه حالت خارج نیست که هیچکدام به دموکراتیزاسیون ختم نمی‌شود: یا انقلاب سرکوب می‌گردد و از سوی هیئت حاکمه بعنوان یک شورش بیگانه ساخته جلوه داده می‌شود. یا در زمانی که هیچکدام از طرفین یعنی انقلابیون و حاکمان پیروز نشده و شکست هم نخورده باشند، گرفتار تداوم خشونت و ناامنی و افزایش قتل و غارت می‌گردد. و یا بالفرض در صورت پیروزی انقلاب که معمولاً با کشتار و خونریزی و تخریب و ویرانی صورت می‌گیرد، به گواهی تاریخ خود همان انقلابیونی که برای آزادی قیام کرده‌اند، برای جلوگیری از نفوذ باصطلاح «ضد انقلاب» امکان آزادی برابر با حاکمین را از مخالفین سلب می‌کنند و پس از گذشت اندکی از حاکمیت بلامناز عشان، به منافع حاصل از امتیازات خو گرفته و به راحتی تن به آزادی مخالف و گردش نخبان نمی‌دهند. به تعبیر فرانتس فانون «انقلاب فرزندان خود را می‌بلعد» و مردمی را که آفریننده او بوده‌اند، به صلابه میکشد.

5. انقلاب در کشورهای چون ایران که از لحاظ قومی و فرقه‌ای بشدت متکثر هستند و استعمارگران هم سودای باطل تغییر نقشه خاورمیانه و تجزیه ایران را در سر می‌پیورانند و یک لحظه از توطئه در این باب غافل نمی‌مانند، از این وضعیت سوء استفاده می‌کنند و لذا انقلاب خطر فحیح و دهشتناک فروپاشی و تجزیه را در پی دارد.

6. اشرار مسلح (قاچاقچیان و غیره) هم که در سرتاسر مرزهای ایران خصوصاً در شرق کمابیش مستقر هستند و تسلیحات قوی و قلعه‌های محصور دارند از وضعیت بیثبات انقلابی سوء استفاده می‌کنند و به غارت‌گری و چپاول و تخریب می‌پردازند. گروه‌های مسلحی چون مجاهدین خلق و غیره هم با آن دستگاه عریض و طویل نظامی، از ورود به معرکه و سوء استفاده نفع خود، غافل نمی‌مانند و به انتقام آنچه در این ربع قرن بر آنها رفته، حمام خونی به پا می‌کنند که در تاریخ کم سابقه خواهد بود.

7. انقلاب اگر هم فی الواقع اصیل و مردمی بوده و به تحریک شبکه‌های مافیایی جهانی برای رسیدن به اهداف ویژه پدید نیامده باشد، بر راحتی می‌تواند توسط این شبکه‌ها به سمت و سوی مقاصد مورد نظر آنها هدایت شده و از مسیر اصلی خود منحرف گردد. نمونه‌های تاریخی زیادی قابل ذکر است.

8. نکته‌های هم که قبلاً نگفته بودم اینست که یکی از پولیتیک‌های رژیم‌های استبدادی برای سرکوب جنبش‌های اصیل مردمی و آزادیخواهانه، سوق دادن آنها بسوی مبارزات مخفی و زیر زمینی یا حرکت‌های مخرب و ویرانگر است و بدین وسیله بر راحتی آنان را سرکوب میکند. بدون آنکه در مقابل مردم و افکار جهانی سرافکنده شود و مورد فشار قرار گیرد، چون عملش قابل توجیه است و چنین مینماید که صرفاً مشتی لمین و آشوبگر را برای حفظ امنیت ملی سرکوب کرده است.

توضیحاتی که بطور فشرده و فهرست وار عرض کردم و هر کدام از آنها موضوع یک مقاله یا مصاحبه می‌تواند باشد، نشان می‌دهد که در کل انقلاب اقدامی پرهزینه و کم فایده است. من تنها راه نجات مردم ایران از این وضعیت اسفبار را اولاً در یک رستاخیز فرهنگی میدانم که از مولف‌های آن میشود به بازشناسی فرهنگ و هویت ملی و شناخت و اصلاح نارسایی‌های فرهنگ ملی و کنکاش در فرهنگ سایر ملل و اخذ و بومی سازی نقاط مثبت آنها (بر اساس اصل گفتگوی تمدنها) و بازگشت به معنویت و نه دین فقه‌ای-حکومتی بلکه دین اخلاقی-عرفانی و رشد آگاهی ملت نسبت به حقوق و منافع خود و ترویج فرهنگ برابری بمنظور کمرنگ کردن شکاف‌های قومی، طبقاتی، فرقه‌ای و جنسیتی و حرکت به سوی «جامعه اخلاقی» اشاره کرد که این فرایند ممکنست در دراز مدت نتیجه مطلوب را بدهد و لذا مستلزم صبر و حوصله، شکیبایی و مداومت فراوان است، ولی در عوض واجد اثربخشی قطعی، بنیادین، ژرف و ریشه‌ای است و در عین حال تضمین کننده امنیت و مصالح ملی کشور. این فرایند مثل انقلاب پر هزینه و کم فایده نیست، بلکه تا حدودی هزینه‌بر ولی پرفایده است.

دوم اینکه فشار افکار عمومی که حاکمیت را وادار به عقب نشینی کند و او را ناچار کند که به نیازها و خواسته‌های بحق ملت گردن بنهد، لازم است و جبهه ملی هم از اینگونه حرکات مثل حرکات اخیر دانشجویان و معلمان و نظایر آن پشتیبانی خواهد کرد، به شرط اینکه عاری از هر گونه خشونت و تخریب و لمین مآبی باشد.

ضمناً من هرگز در جایی نگفتم که جبهه ملی نه تنها در حرکت‌های آزادیخواهانه نقشی ندارد، بلکه حتی از آن جلوگیری هم میکند؟! بلکه گفتم اقدامات شبه کودتایی اقتدارگرایان در سالهای اخیر همچون برخورد با مطبوعات و احزاب و دانشجویان و روشنفکران و... نه تنها راه بجایی نمی‌برد و سودی برای طراحان و مجریان آن ندارد، بلکه جنبش را رادیکالتر میکند و چه بسا حرکت را به شکل سیلی غیر قابل مهار درآورد و جامعه را به انفجار بکشاند و خشم و استیصال مردم گرسنه بیایمان نیز جنبش را به سوی انقلابی سهمگین سوق دهد که بدلائل معروضه، هرگز تضمین کننده امنیت و مصالح ایران و قادر بر استقرار دموکراسی نیست و این نیروهای ملی هستند که تا امروز از روی دلسوزی و با تکیه بر پشتوانه عظیم مردمی خود از این فاجعه جلوگیری کرده‌اند و مردم را آگاهی داده‌اند که راه‌های دیگری هم

غیر از خشونت و کشتار و تخریب، برای تحول و دگرگونی وجود دارد. البته نیروهای خوشنام مردمی تا حدّ ظرفیت خود میتوانند از این فاجعه مصیبت بار جلوگیری کنند و اگر عملکرد نابخردانه حاکمیت به همین نحو ادامه یابد، بعید نیست که خیزش مردم مستأصل و خشمگین را به هیچ وجه نتوان کنترل کرد و همانطور که سیاست «عبور از خاتمی» را در پیش گرفتند، «عبور از جبهه ملی» را هم در پیش بگیرند و سیلی طوفان سا براه بیفتد که همه را با خود ببرد و در این میان آنکه بازنده میشود، خود مردم هستند و آنکه برنده میشود، حاکمیت استبدادی فرداست که نتیجه قطعی و مسلم يك انقلاب خشونتبار و ناقانونمند است. بنابراین قصد جبهه ملی تسدید حرکتهاي ضدّ استبدادي و آزادیخواهانه ملت ایران نیست، بلکه خود در پدید آوردن این حرکتها نقش اساسی داشته، و میخواهد این مطالبات بحق و جوش و خروشها را نه تنها سد نکند، بلکه کانالیزه کند و آنرا در مسیری عقلانی و ثمربخش برای ساختن فردایی بهتر و در آغوش گرفتن شاهد «مردمسالاری» که آرمان هر ایرانی است، هدایت نماید.

بنابراین جبهه ملی همکار و همدست رژیم نیست و به هزار و يك دلیل نمیتواند باشد. این چگونه همدستی است که رژیم، رهبران آن را به داغ و درفش میکشد و از جمله در بیمارستان سرم را از دست دکتر ورجاوند بیرون میکشند و به زندانش میافکنند و با همان وضع بیماری چهل روز بر پاهایش کابل میزنند که بگوید «مصنق نوکر آمریکا بود!» و او هرگز بر زبان آوردن چنین کلام نابخردانهایی را برنمیتابد، و بسر مرحوم علي اردلان هزار بلا میآورند که اعتراف کند جاسوس بیگانه است و او شیرانه میخروشد: «نه من جاسوسم و نه شما مسلمانید!» و چشم نازنین حسین شاه حسینی را از حدقه درمیآورند و داریوش فروهر و همسرش را به آن نحو وحشیانه و تهوع آور سلاخی و قصابی میکنند و حکایتهای دیگری که شرح و بسط آن سینههای شرحه شرحه از فراق میطلبد و

گر بگویم شرح آن، بیحد شود

مثنوی هفتاد من کاغذ شود

امروز طیفهایی از حاکمیت میگویند جبهه ملی همدست شاه بوده است و سلطنت طلبان تندرو میگویند جبهه ملیچپها (به تعبیر خودشان!) همدست جمهوری اسلامی هستند. حال آنکه نه این است و نه آن. و چون فلسفه وجودی جبهه ملی برای استقرار حاکمیت ملی بوده است، نمیتواند همدست و همکار هیچ حاکمیت ضدّ ملی و استبدادی باشد. بهمین جهت جبهه ملی هم چوب شاه را خورده است و هم چوب شیخ را!...

جبهه ملی نمیتواند همدست رژیم باشد چون خواهان تغییرات بنیادین و اساسی در ساختار حاکمیت است که مورد پذیرش جناحین چپ و راست حاکم نیست و تغییرات سطحی و عوامفریبانه را برنمیتابد و ضمناً جبهه ملی با سابقه تاریخی و دیدگاههایی که دارد بدون ایجاد تغییرات اساسی، جایی در حاکمیت نخواهد داشت که بخواهد همکار و همدست آن باشد. از سرکوب دهه ۶۰ تا بحال هر گاه اعضای جبهه کوشیدهاند برای انتخابات کاندید بشوند، صلاحیت آنها همان ابتدا توسط هیئت نظارت و زرات کشور بجرم و ابستگی به يك جریان ملی یعنی جبهه ملی رد شده و به بررسی شورای نگهبان نرسیده است! بنابراین جبهه ملی و دیگر نیروهای دگر اندیش تنها زمانی به قدرت راه خواهند یافت و میتوانند اهدافشان را به پیش ببرند که تغییرات و اقعاً ریشهایی در ساختار کنونی حاکم ایجاد شود. مهم نیست که نام آن، همان «جمهوری اسلامی» بماند یا نه. مهم اینست که تغییرات ژرف حاصل شود که یکی از مهمترین آنها حذف فیلتر انتصابی و غیردموکراتیک نظارت استصوابی شورای نگهبان و برآمدن مجلس و دولت از اراده آگاه و آزاد ملت است. ولی خشونت و افراط و حرکتهاي خارج از ظرفیت جامعه و پرهزینه و کم فایده، مورد تأیید جبهه ملی قرار نمیگیرد. مرحوم دکتر سنجایی رهبر فقید جبهه میگوید: «با تعطیل مبارزات علنی و قانونی جبهه ملی از سوی شاه، مبارزات زیرزمینی و مسلحانه سازمانهای رنگارنگ چریکی چپی و مذهبی در ایران آغاز شد و تدریجاً اوج یافت، مبارزاتی که بر طبق طبیعت آن، هرگز ممکن نیست به حکومت دموکراسی و آزادیهای فردی و اجتماعی منتهی بشود.»